جلسه 219- 1461

**دوشنبه - 18/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وجوده تقدیم امارات مثل خبر ثقه و یا بینه بر استصحاب بود. مثلا بینه قائم شد بر نجاست آب که اشکالی نیست در اینکه بر استصحاب طهارت این آب مقدم هست. بحث در وجه تقدیم است.

مرحوم ایروانی: انکار تقدیم امارات بر اصول

هر چند مرحوم ایروانی در حاشیه کفایه فرموده است: وجهی ندارد ما قائل بشویم به تقدیم اماره بر اصل مطلقا. چون نه ورود صحیح است و نه همه ادله امارات حکومت دارند بر استصحاب، چون ادله امارات مثل خبر ثقه برخی از آنها متضمن جعل علمیت هستند برای خبر ثقه، مثل لالعذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما یروی عنا ثقاتنا، و یا ما قال لک عنی فعنی یقول، که متضمن تنزیل مؤدی منزلة الواقع است.

اما اگر کسی دلیل حجیت خبر ثقه را این دو روایت نمی دانست، چون دلیل حجیت بر خبر ثقه گفته می شود باید دلیل قطعی باشد، آیه نبأ یا آیه نفر را دلیل بر حجیت خبر ثقه می دانست. آیه نبأ یا آیه نفر جز امر به عمل به خبر عادل مفاد دیگری ندارند. ولو نکته امر به عمل به خبر عادل کاشفیت خبر عادل باشد، اما مجعول این نیست که خبر ثقه علم است به واقع یا مؤدی خبر ثقه تنزیل شده است منزلة الواقع، صرف تعبد به عمل خبر عادل است. وجهی ندارد که ما مقدم کنیم خبر ثقه را بر استصحاب.

ولکن خود ایشان در کتاب الاصول فی علم الاصول فرموده است که این بحث بحث علمی است وشکی نیست در تقدم اماره بر استصحاب. البته همان مطالب حاشیه کفایه را تکرار کرده است، گفته ورود که درست نیست، حکومت هم که در همه ادله حجیت خبر ثقه تمام نیست، فقط از راه این که دلیل حجیت خبر ثقه مخصص عموم دلیل استصحاب هست پیش آمده است. که طبعا این وجه اخصیت مورد بحث و نزاع است کما سیأتی توضیحه. و کیف کان.

تقاریب اربعه ورود اماره بر استصحاب

وجوهی که برای تقدیم اماره بر استصحاب مطرح شده بود وجه اول ورود بود که ما برای آن چهار تقریب پیدا کردیم.

1- صاحب کفایه: نقض یقین به اماره، نقض یقین به شک نیست، بلکه به یقین است

تقریب اول تقریب صاحب کفایه بود که گفت نقض یقین در مورد اماره بر خلاف، نقض یقین به سبب شک نیست بلکه نقض یقین به سبب قیام اماره بر خلاف است، بلکه نقض یقین است به سبب یقین به حجیت این اماره بر خلاف. پس نقض یقین سابق به سبب اماره برخلاف نقض یقین به سبب شک نیست، وبالاتر نقض یقین به یقین هم هست، نقض یقین سابق است به یقین به حجیت این اماره بر خلاف.

باء مقارنت است به جهت عدم امکان التزام به صحت نقض یقین به سائر دواعی با توجه به نهی بودن "لاتنقض"

که ما وفاقا للسید الخوئی عرض کردیم که ظاهر این باء باء مقارنت هست لاتنقض الیقین عند الشک.

اینکه آقای سیستانی فرمودند این خلاف ظاهر است و ظاهر باء سببیت است، ما فی حد ذاته این را قبول داریم این قابل انکار نیست که ظاهر باء سببیت است، حمل باء به معنا عند مثل "ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا" خلاف ظاهر است. اما قرینه مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند که ما بگوئیم لاتنقض الیقین بالشک أی فی مورد الشک. آن قرینه چیست؟

آن قرینه این است که می گوئیم آقا اگر مفاد لاتنقض نفی بود یعنی می شد لاینتقض الیقین بالشک بل ینتقض بیقین آخر، انصافا بیان آقای سیستانی تمام بود که دفاع کرد از صاحب کفایه. مفاد روایت این بود که یقین سابق نقض نمی شود وشکسته نمی شود به سبب شک، ولکن شکسته می شود یقین سابق به سبب یقین لاحق. به قول آقای سیستانی لفظ ولکن که ظهور در حصر ندارد بلکه ظهور در استدراک دارد، می خواهد بگوید که یقین سابق با شک لاحق نقض نمی شود ولکن با یقین لاحق نقض می شود، اما با اماره لاحقه چطور آیا با آن نقض می شود یا نمی شود نسبت به آن ساکت است و تعرضی نسبت به آن ندارد. مفاد دلیل استصحاب اگر نفی بود می شد یقین سابق به سبب شک لاحق شکسته نمی شود ولی به سبب یقین لاحق شکسته می شود. انصافا مطلب آقای سیستانی در دفاع از صاحب کفایه تمام بود.

اما اشکال به ایشان این است که مفاد لاتنقض نهی است نه نفی و نه إخبار از عدم انتقاض یقین سابق به سبب شک لاحق. مفادش نهی است، وسببیت شک لاحق برای نقض عملی یقین سابق که لاتنقض الیقین بالشک می گوید حرام است که شما نقض عملی بکنید یقین سابق را به سبب شک لاحق، این سببیت جز داعی معنای دیگری نمی تواند داشته باشد.

اگر بگویند جائز نیست نقض عملی کنید یقین سابق را به سبب شک، عرف می گوید من که به سبب شک و بخاطر شک نقض عملی نمی کنم یقین یقین سابق را، بلکه به سبب قیام اماره بر خلاف نقض می کنم یقین سابق را.

و لکن نقض آقای خوئی اینجا این است که خب یک شخصی می آید می گوید من هم بخاطر اجابت دعوت مؤمن به داعی اجابت دعوت مؤمن می خواهم نقض عملی بکنم یقین سابق را نه بخاطر شک لاحق، این قرینه می شود بر اینکه ما باء را از ظهور اولی اش در سببیت بیاندازیم وحمل کنیم بر موردیت که به معنای فی و عند است، والا ما هم قبول داریم که ظاهر باء باء سببیت است.

و اگر ظهور خطاب استصحاب نفی انتقاض یقین سابق باشد بخاطر شک لاحق، تقریب آقای سیستانی را می پذیریم، فقط چون ظهور خطاب لاتنقض الیقین بالشک در نهی است و نهی به فعل مکلف تعلق می گیرد که نقض عملی یقین سابق است به شک، اینجا ما اگر باء را به معنای سببیت بگیریم خب شخصی که بخاطر اجابت دعوت مؤمن می آید نقض می کند عملا یقین سابق را، صحیح است بگوید من نقض نکردم سابق را به سبب و بخاطر این شک در بقاء، بلکه بخاطر اینکه مؤمن از من خواست که دست از حالت سابقه بردارم این کار را کردم. این قرینه عرفیه می شود که بگوئیم باء در مراد جدی برای سببیت نیست.

والا اگر باء برای سببیت بود ما اشکال آقای سیستانی را می پذیرفتیم، می گفتیم اشکال شما به آقای خوئی و دفاع شما از صاحب کفایه درست است، چون می گوید شما فرض هم بگیرید لاینقض الیقین نفی باشد، می گوید یقین سابق نقض نمی شود به سبب شک لاحق، ولکن نقض می شود به سبب یقین لاحق. این نه ظهور در حصر دارد و نه مشکلی پیش می آید. چون مفاد این خطاب نفی انتقاض یقین سابق است به سبب شک لاحق.

خب فقط اشکال کلام ایشان این است که خطاب لاتنقض الیقین نفی نیست و نهی است، و چون نهی است و حمل می شود باء بر معنای عند یا فی، خب طبعا کسی که در هنگام شک دست برمی دارد از عمل به یقین سابق ولو به سبب قیام خبر ثقه، خب این نقضَ یقینه بالشک أی فی حال الشک، ولم ینقض یقینه فی حال الیقین الآخر.

سؤال وجواب: چون اگر نفی باشد إخبار است از اینکه شک لاحق سبب نمی شود که شارع تعبد به بقاء یقین نکند، شک لاحق سبب اینکه شارع تعبد به بقاء نکند نمی شود، اما قیام خبر ثقه ممکن است سبب این بشود که شارع تعبد به بقاء نکند.

سؤال وجواب: محتمل نیست که استحباب اجابت دعوت مؤمن سبب بشود برای اینکه شارع دست از تعبد به بقاء بردارد. بحث در این است که اگر باء برای سببیت باشد ولی لاتنقض نفی باشد ما مشکل نداریم، می گوئیم لیس الشک اللاحق سببا لعدم تعبد الشارع ببقاء الیقین. شک لاحق سبب نمی شود که شارع تعبد نکند به بقاء یقین. خب ما این را می گذاریم کنار اینکه احتمال نمی دهیم که غیر اماره معتبره سبب عدم تعبد شارع به بقاء یقین بشود. اما در جائی که خطاب لاتنقض الیقین بالشک نهی باشد کما هو الصحیح، خب وقتی می گویند آقای مکلف! نقض عملی نکن یقین سابقت را به سبب شک، خب این مکلف می گوید من در اینجا آمدم به سبب استحباب اجابت دعوت مؤمن نقض عملی کردم یقین سابقم را نه به سبب شک لاحق، این قرینه عرفیه است تا این باء ظهور در اینکه در مراد جدی سبب اخذ شده است مدخول این باء برای ما قبل آن نداشته باشد، بلکه ظهورش در این باشد که لاتنقض الیقین عند الشک و لکن انقضه عند یقین آخر.

پس اشکال اساسی این است که ظاهر خطاب لاتنقض نهی است، والا اگر نفی بود ما تقریب کفایه را می پذیرفتیم.

سؤال وجواب: آن مطلب دوم صاحب کفایه بود که می گفت ما نقض می کنیم یقین را به سبب یقین به حجیت اماره، به آن مطلب صاحب کفایه نقض وارد بود که شما وقتی متعلق یقین لاحق را غیر از متعلق یقین سابق بدانید نقض می شود به مواردی که استصحاب بقاء نجاست هست ولی قاعده طهارت می آید عموم قاعده طهارت بخواهد سبب عدم جریان استصحاب نجاست بشود این قابل التزام نیست، ولی تعریف صاحب کفایه بر آن منطبق است، چون ما از یقین سابق به نجاست به سبب یقین لاحق به جریان قاعده طهارت می خواهیم رفع ید کنیم. این نقض به آن مطلب دوم صاحب کفایه است که متعلق یقین لاحق را غیر از متعلق یقین سابق گرفت.

اما مطلب اول که می گفت نقض یقین به سبب شک نیست، ما می گوئیم آن مطلب اگر مفاد لاتنقض نفی بود کما اختاره السید السیستانی هیچ اشکالی به آن وارد نبود. مفادش این می شد که لاینتقض الیقین السابق بسبب الشک اللاحق، یعنی شک لاحق سبب انتقاض تعبدی یقین سابق نیست، شک لاحق سبب نمی شود که شارع تعبد به بقاء یقین نکند، اما قیام خبر ثقه هم سبب نمی شود که شارع تعبد نکند به بقاء یقین؟ راجع به او ساکت است. در هر کجا که احتمال بدهیم که شارع او را سبب این قرار داده است که دیگر تعبد به بقاء یقین نکند خب ما از لاتنقض الیقین بالشک نمی توانیم استفاده کنیم مطلبی را غیر از این مطلب که شک لاحق یعنی احتمال خلاف سبب این نمی شود که شارع تعبد به بقاء یقین نکند، اما اینکه شیء آخری هم سبب نمی شود اگر احتمال عرفی بدهیم که شیء آخری سبب بشود نمی شود با لاینتقض الیقین السابق بالشک اللاحق بفهمیم که حال که شک لاحق سبب انتقاض تعبدی یقین سابق نیست پس آن شیء آخر هم سبب انتقاض تعبدی یقین سابق نیست. از کجا؟ مفهوم که ندارد این خطاب. هذا کله بالنسبة الی التقریب الاول.

2- مرحوم تبریزی: اماره مصداق "امر بیّن" است

تقریب دوم: که تقریب مرحوم استاد است، ایشان فرموده اینکه در صحیحه زراره فرموده حتی یجیء من ذلک امر بیّن دیگر ورود دارد دلیل اعتبار اماره بر آن. چون دلیل حجیت خبر ثقه عمل به خبر ثقه را امر بیّن می کند، بینه قائم شد بر اینکه شما خواب رفتید، چون دو تا بینه گفتند ما صدای خُر و پف تو را ما شنیدیم مگر می شود انسان خُر و پف بکند ولی خواب نباشد. خب جاء من ذلک امر بیّن دیگر. ورود دارد دلیل اعتبار اماره بر این حتی یجیء من ذلک امرٌ بیّن. این مطلب در کلام آقای سیستانی هم بود.

استاد: اختصاص امر بیّن به قطع به ارتفاع متیقن، وبیّن بودن عمل به اماره اول الکلام است

اقول: به نظر ما این مطلب هم ناتمام است، برای اینکه بیّن وجدانی که ظاهر حتی یجیء من ذلک امر بیّن هست مختص است به قطع. اماره بیّن وجدانی نیست. عمل به اماره بله بیّن است در فرضی که دلیل بر عمل به اماره تمام بشود، و هذا اول الکلام. اما خود اماره بشود امر بیّن، یعنی ما روشن بشود برایمان که خواب رفتیم، مهم این است، نه اینکه روشن بشود برای ما که موظفیم به این بینه عمل کنیم، اینکه ورود نیست، چون ما یقین پیدا می کنیم به وجوب عمل به بیّنه، وظاهر حتی یجیء من ذلک امر بیّن این است که خود آن متیقن سابق ما ارتفاعش بیّن بشود، حتی یجیء من ذلک یعنی من النوم امرٌ بیّن، بیّن بشود که ما خواب رفته ایم بعد از این وضوء، بینه ای که می گوید تو خواب رفته ای که خواب رفتن ما را بیّن نمی کند وجدانا. فلایتم التعبیر بالورود.

3- تقریب سوم: ظهور لفظ علم در مثال برای مطلق طریق معتبر

تقریب سوم ورود: ما ذکره السید الامام، ایشان فرمودند ظاهر لفظ علم و یقین در خطابات شرعیه این است که مثال است برای مطلق طریق معتبر.

قرینه داخلی: عدم یقین زراره به طهارت

هم شاهد داخلی داریم و هم شاهد خارجی. شاهد داخلی اش این است که در همین صحیحه اولی زراره، زراره چطور یقین پیدا کرد به طهارت؟ ایا یقین وجدانی داشت به طهارت؟ شاید بدنش نجس بود شاید ظرف آب نجس بود، از کجا یقین پیدا کند به طهارت[[1]](#footnote-1). یا در صحیحه ثانیه زراره هم همینطور است که انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت. طریق معتبر داشت به حصول طهارت از حدث یا خبث، همین را شارع گفته است یقینٍ من وضوئه یقینٍ من طهارته.

قرینه خارجی: اماره قائم مقام علم به ارتفاع است

شاهد خارجی اش هم این است که مسلّم است که ما در مورد طرق فقط قطع وجدانی را حجت نمی دانیم و اصحاب اماره بر حدوث را قائم مقام یقین به حدوث گرفته اند. این معنایش این است که اماره بر ارتفاع هم قائم مقام یقین به ارتفاع می شود. نه اینکه لفظ یقین استعمال شده در مطلق طریق معتبر، نخیر، مثال است برای آن. مثل رجلٌ شک بین الثلاث و الاربع که مثال است برای انسانٌ شک بین الثلاث و الاربع.

استاد: "علم" ظاهر در مطلق طریق معتبر است نه "یقین"

اقول: به نظر ما این فرمایش امام قده ناتمام است. ما در مورد علم بعید نمی دانیم که استعمالات علم در کتاب و سنت ظاهر باشد در مطلق طریق معتبر، اما لفظ یقین همچنین ظهوری ندارد. الان شما از اقرار یک شخص می آیید و می گوئید چون خودش اقرار کرد که من زنم را طلاق داده ام پس شرعا و عقلائا ثابت می شود که او طلاق داده است، شاید قصدش بازی کردم با سرنوشت این زن باشد، دروغ می گوید که می گوید من این زن را طلاق داده ام، اما من ملک شیئا ملک الاقرار به. آیا شما یقین دارید که او زنش را طلاق داده است؟ اگر از شما بپرسند که آیا شما یقین دارید که او طلاق داده است زنش را، آیا شما در جواب می گوئید من یقین دارم؟ ولی اگر به شما بگویند من قال بغیر علم دخل النار، شما می گوئید که آقا ما به غیر علم حرف نزدیم، چون می گوئید به غیر علم یعنی بغیر طریق معتبر، حالا ما بعید نمی دانیم که علم در استعمالات متاب و سنت ظهور داشته باشد در اعم، ولی فعلا نظر ما در اینجا این است که جهت سلبی را بیان کنیم که یقین همچنین ظهوری ندارد.

جواب از قرینه داخلی: اولا: انسان عادی با وضوء معمولی یقین به طهارت پیدا میکند

ولذا اینی که در مورد صحیحه اولی زراره امام فرمود انه علی یقین من وضوئه انسان عادی همین وضوء معمولی که می گیرد یقین دارد به وضوئش، تا تشکیک نکنند و ذهن او را مشوش نکنند یقین پیدا می کند به طهارتش.

اصل طهارت طریق معتبر نیست

وانگهی اینکه اصل طهارت است، شما اصل طهارت را که در آب جاری می شود به عنوان طریق معتبر می دانید؟ خب اگر اینجوری باشد پس من یقین سابق به نجاستم را با اصل طهارت از بین ببرم، این کافی است؟ یقین سابقم را به تکلیف با اصل برائت از بین ببرم با اصالة الحل از بین ببرم، این کافی است؟ نقض کنم یقین سابقم را به تکلیف با قاعده حل به عنوان معذّر، یا نقض کنم یقین سابقم را به ترخیص با عموم دلیل وجوب احتیاط در شبهات، این را شما قبول دارید؟ یقین سابقم را به نجاست نقض کنم با عموم کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذرٌ، این را شما قبول دارید؟ با اصل طهارت که شما قائل نمی شوید که اصل طهارت قائم مقام یقین می شود، فوقش در مورد صحیحه اولی و ثانیه با قاعده طهارت می خواهید بگوئید یقین به وضوء حاصل می شود، اینکه خلاف غرض شماست.

حل مطلب این است که زراره به طریق عادی وقتی وضوء گرفت یقین پیدا می کند به اینکه متطهر است تا وقتی تشکیک نکنند در ذهن او.

ثانیا: حصول یقین به طهارت ظاهریه

وانگهی چرا نمی گوئید زراره یقین داشت به وضوء ظاهری و طهارت ظاهریه، و شک کرد در بقاء طهارت ظاهریه. خب نسبت به طهارت ظاهریه زراره یقین به حدوث دارد.

ولذا این بیان امام تمام نیست.

سؤال وجواب: شما که دارید ضد امام سخن می گوئید اینکه دفاع از امام نیست، ما فعلا مماشاتا می گوئیم علم ممکن است ظهور داشته باشد در مطلق طریق معتبر اما یقین دیگر ظهور ندارد در طریق معتبر، خب نعم العون ولو ما این مقدار جرأت نداریم اشکال کنیم به امام قده. پس ظاهر یقین اعم از طریق معتبر نیست.

سؤال وجواب: اشکال ندارد، ایشان تصریح می کنند که یقین استعمال شده در معنای خودش ولی ظهور دارد در مثال.

سؤال: خود ایشان می گوید زراره یقین نداشت؟ جواب: این هم یک اشکال دیگر به امام شد، انه علی یقین من وضوئه مثال عرفی است برای اینکه ان له طریقا معتبرا الی وضوئه.

سؤال: یقین در جائی بکار رفته که خود مورد یقین وجدانی نداشته است ولی ما استعمال یقین کردیم؟ جواب: مثل این می ماند که شما بگوئید خب این زنی که شک کرد بین سه و چهار باید بنا بر چهار بگذارد چون امام فرمود رجل شک بین الثلاث و الاربع فلیبن علی الاربع. آیا این اشکال دارد؟ برای اینکه عرف می فهمد این رجلٌ از باب مثال است به آن انسانٌ وشما آن ممثل را که انسان هست تطبیق کردید بر این مورد. لذا این اشکال را ممکن است م امام اینجور جواب بدهند.

سؤال و جواب: ما همین را عرض کردیم دیگر که زراره از کجا یقین کرد که وضوء دارد.

ما می گوئیم اولا زراره به ذهن عرفی یقین پیدا می کرد که وضوء و طهارت دارد تا تشکیک مشککین و افراد وسواس خنّاس نباشد افراد علم پیدا می کنند به حصول طهارت عقیب وضوء.

ثانیا: چرا نمی گوئید زراره علم به طهارت ظاهریه داشت؟.

ثالثا: علم به وضوء تکوینی

ثالثا چرا نمی گوئید زراره علم به آن وضوء تکوینی یعنی به آن غسلات و مسحات یقین داشت؟ انه علی یقین من وضوئه یقین داشت به آن غسلات و مسحات، و شک دارد که آن غسلات و مسحات که او نامش وضوء است نقض شده است با خواب یا نقض نشده است، انه علی یقین من وضوئه ولاینقض الیقین بالشک ابدا.

سؤال وجواب: زراره یقین داشت به جامع طهارت اعم از طهارت ظاهریه و واقعیه، وتا یقین پیدا نکنی به ارتفاع آن جامع طهارت، بنا بگذار بر آن جامع طهارت. اشکال دارد؟ خوب وقتی من علم پیدا کنم به اینکه خواب رفته ام علم پیدا می کنم به ارتفاع جامع طهارت دیگر. بعد از اینکه بینه قائم شد بر اینکه من خواب رفته ام خب طهارت ظاهریه می رود، امام هم همین را می گویند دیگر، می گویند بعد از بینه بر نوم دیگر استصحاب طهارت ظاهریه نمی شود کرد.

سؤال: قرینه داخلیه را که جواب دادیم.

اینکه ایشان فرمود غالبا افراد علم نداشتند، حالا چه در مورد وضوء که علم ندارد به طهارت، وچه در مثالهای دیگر من افتی بغیر علم لعنته ملائکة السماء والارض، آقا این همه مفتی ها بروید خدا رو شکر کنید که عن حجة فتوا بدهند ملائکه باید حلوا حلوا بکنند. چه کسی افتاء می کند به علم وجدانی؟ اینهایی که خیلی آدم های خوبی هستند افتائشان به حجت است.

افتاء به حکم ظاهری است

می گوییم آقا! چرا این را قرینه نمی گیرید بر اینکه اینها افتاء به حکم ظاهری که می کنند و به حکم ظاهری که فتوا می دهند علم دارند، چرا باید حتما بگوئیم فتوا به حکم واقعی می دهند و به حکم واقعی چون علم ندارند طریق معتبر دارند پس من افتی بعلم می شود من افتی بطریق معتبر. چرا نگوئیم که مفتی فتوا می دهد به حکم ظاهری و به وظیفه فعلیه مکلف (که عملا هم همینطور است)؟ مفتی وقتی می گوید نماز جمعه واجب است یعنی می گوید طبق موازین نماز جمعه واجب است نه اینکه خبر بدهد از وجوب واقعی إخبار جزمیا، تا بعد بگوئید که آقا اینکه افتاء به علم وجدانی نیست، پس باید افتاء عن طریق معتبر مراد باشد. نه مفتی معمولا فتوا می دهد به حکم ظاهری و می گوید طبق موازین حکم شرعی در اینجا این است. بیش از این نمی گوید.

قیام اماره مقام علم، مصادره به مطلوب است

و اما قرینه خارجیه اینکه مصادره به مطلوب است، شما می گوئید علماء گفته اند اماره بر حدوث قائم مقام یقین به حدوث می شود و اماره بر ارتفاع حالت سابقه قائم مقام یقین به ارتفاع حالت سابقه می شود.

خب ما هم می دانیم علما این را فرموده اند اما وجهش چیست؟ وجهش فقط همین ورود است؟ شاید وجه دیگری داشته باشد، حکومت باشد یا وجه های دیگر باشد.

4- تقریب رابع: عرفا استصحاب ملغی حجج شرعیه نیست

تقریب رابع برای ورود: و هو الحق که ما می گوئیم، می گوئیم هیچ عرف متشرعی انتظار ندارد از دلیل استصحاب که بخواهد الغاء کند حجیت حجج شرعیه و عقلائیه را. عرف متشرعی می داند که غیر از یقین وجدانی طرق و اماراتی هست در شریعت، حداقل ظهورات، بینه، اقرار، اینها در شریعت وجود دارند، وقتی خطاب استصحاب را به این عرف متشرعی می گویند، عرف متشرعی از این خطاب استصحاب نمی فهمد الغاء حجج ظنیه را که لاتنقض الیقین الا بالیقین الوجدانی یعنی تمام طرق معتبره ملغی، این خلاف ارتکاز متشرعی است. و این به مثابه قرینه لبیه متصله است که دلیل استصحاب را تفسیر می کند می گوید لاتنقض الیقین بالشک ولکن انقضه بیقین آخر او بأمارة معتبرة اخری، آنوقت ما در فرض وصول اماره معتبره اخری دیگر نمی توانیم به استصحاب عمل کنیم.

ما این تقریب رابع را برای ورود قبول داریم، وجه تقدیم روشن شد.

اما وجه دوم تقدیم که حکومت است انشاء الله فردا بررسی می کنیم.

1. - مضافا به وجود شبهات حکمیه در تطهیر مثلا به آب قلیل [↑](#footnote-ref-1)